

ویژه نامه استقبال از جدیدالورودها

در این شماره خواهیم خواند:

- برای کشتی های بی حرکت موج ها تصمیم می گیرند
"معرفی تشکل دانشجویی آرمان"
- بدین سان بشکنند هر دم سکوت مرگبارم را
"جستاری درباره يك انتخاب سرنوشت ساز"
- فرصت غنیمت است نباید ز دست داد
"اشاره به پتانسیل های فضای دانشگاه"



یا کَمیل ما من حَرَکةِ الاِ وَانت محتاج فیها الی معرفة

امام علی علیه السلام:
ای کمیل! هیچ حرکتی و فعالیتی نیست مگر آنکه تو در انجام آن به علم و معرفت نیاز داری

تحف العقول ص: ۱۷۱

اگر پیاده هم شده است،
سفر کن.
در ماندن می پوسد.
دکتر علی شریعتی

برای کشتی‌های پی حرکت موج‌ها تصمیم می‌گیرند

این نوشتار بنا بود تا شکل دانشجویی آرمان دانشگاه صنعتی اصفهان را معرفی کند. فی‌المثل بگویند آرمان کجاست؟ چه بوده؟ چه شده؟ چه دارد و چه ندارد. ولی ترجیح دادم به جای آن همه الفاظ صلب و خشک و بی‌روح آن چه را که در نسبت خود با آرمان دیدم، فهمیدم و با جان خود درک کردم باز گویم: آرمان برای من یعنی حرکت، حرکتی توأم با دغدغه، یعنی استقبال از تحول، یعنی محدود نکردن خود به چارچوب‌های کنونی، یعنی همان جمله الهام‌بخش علی صفایی حائری که می‌گفت: کفر متحرک به اسلام و اسلام را کد به کفر می‌رسد. و این جمله شورانگیز سید مرتضی آوینی که می‌گفت: اگر انسان‌هایی که مأمور به تحول‌اند خود از قواعد عصر خویش تبعیت کنند دیگر هیچ تحولی در عالم به وقوع نخواهد پیوست. یکی از مهمترین ویژگی‌های آرمان که کمتر جایی می‌توان مانندش را پیدا کرد این است که غالباً اصول و چارچوب و خط مشی‌های مشخص و عمدتاً از پیش تعیین شده‌ای ندارد و هیچ‌گاه توسط یک مرجع بالاتر مورد نظارت قرار نمی‌گیرد. آرمان به هیچ‌کجا به لحاظ حقوقی و قانونی و حتی به لحاظ اخلاقی پاسخگو نباید باشد. آرمان صرفاً خود را به حرکت و تفکر متعهد می‌داند، حرکتی که خود با تمام وجود درکش کرده است و از بالا به او دیکته نشده است. میل به حرکت و عدم سکون و درجا زدن رکن اصلی آرمان است. آرمان از قبل ساخته نشده است بلکه این ماییم که آن را می‌سازیم.

از خلاف آمد عادت بطلب کام که من
کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم

هر آدمی یک روز برمی‌گردد و پشت سرش را نگاه می‌کند ببیند با خودش چند چند است. یکی بیست سالگی، یکی پنجاه سالگی و یکی هم هشتاد سالگی. حالا تصور کنید روزی را که موهائیتان سفید شده است و فرصت زیادی تا پایان برایتان نمانده است. در چنین وضعیتی نشسته‌اید و با خود فکر می‌کنید که زندگیتان را چگونه گذرانده‌اید؟ احتمالاً با خود می‌گویید شش‌هفت سال اول عمرم را سرگرم بازی‌های کودکانه بودم؛ تازه به دنیای جدید عادت کرده بودم که گفتند باید بروی مدرسه مثل همه. این بود که دانش‌آموز کلاس اول ابتدایی شدم. در یک چشم به‌هم‌زدن به سال آخر دبیرستان رسیدم. یک سال از بهترین روزهای عمرم را پای کنکور گذاشتم تا وارد دانشگاه شوم مثل خیلی‌ها. روزهای دانشگاه هم مثل برق و باد گذشت و تنها چیزی که برایم از دانشگاه ماند صدوچهل واحد پاس کرده بود. بعد دانشگاه دست و پا زدن برای یک شغل و چندرغاز حقوق مثل بقیه، بعدش تشکیل خانواده و سی سال روزم‌رگی برای سیر کردن شکم زن و بچه و امرار معاش بازم مثل بقیه. حالا از خود می‌پرسید این همه دست و پا زدن برای چه بود؟ اگر من حتی وارد این دنیا نشده بودم آب از آب تکان می‌خورد؟ آیا من باید همه عمرم را مثل یک ماشین پول چاپ‌کن صرف تولید پول می‌کردم؟ آیا من نقش مهم‌تری در این دنیا نداشته‌ام؟ و... و چه ماجرای تلخیست زمانی که آدم نه راه پیشی دارد و نه راه پس تازه بفهمد که سال‌ها مسیرش را اشتباه آمده است. اصلاً او قرار نبوده این شود که حالا هست. اما دیگر کار از کار گذشته است.

بدینسان بشکند هر دم سکوت مرگبارم را

حالا ماجرا را طور دیگری مرور کنید:

جوانی که تازه اول مسیرش است. می‌تواند تصمیمات اساسی بگیرد. یاری آن را دارد که سرنوشتش را طوری که می‌خواهد رقم بزند. جوانی که مجبور نیست چون همه جامعه یک راه را می‌روند دنبال بقیه راه بیفتد و مسیر بقیه را تقلید کند. حال‌امن و تو هستیم و یکی از دو انتخاب بالا:

یا ببینیم دیگران چه می‌کنند و گله به کدام سمت می‌رود و ما پشت سرشان حرکت کنیم و تمام سعیمان را بکنیم که در این گله گوسفند موفقی باشیم که این انتخاب لاجرم مستلزم این است که تا روز آخر زندگی خود را سرگرم کنید؛ چنان سرگرم که هیچ صدایی را نشنوید و هیچ نشانه‌ای توجه شما را جلب نکند و در یک سکوت و یکنواختی کسالت بار زندگی را به پایان برسانید. یک گونه زندگی به سبک آدم‌های متوسط با تمایلات متوسط. انسان‌های سرد و بی‌موضعی که چنان سر در روزم‌رگی‌های روزانه کرده‌اند که جز خودشان و نهایتاً یکی دو نفر اطرافشان هیچ‌کس را نمی‌بینند. کسانی که جز موفقیّت خودشان هیچ آرمانی ندارند. یا یک گونه زندگی دیگر: زندگی سرشار از حوصله و حق‌جویی. گونه‌ای از زندگی که انسان را وادار به سکوت به هر قیمتی نمی‌کند. انسانی را بار نمی‌آورد تا منتظر باشد جامعه او را به هر سمتی که اراده می‌کند بکشاند بلکه حاصل آن انسانی است که خواهان آن است که جامعه‌اش را بسازد و اصلاح کند. انسانی که ناخوشی‌های دیگران حال خوشش را می‌گیرد و او را وادار به حرکت می‌کند. انسانی که با دیگران غریبه نیست. انسانی که قیمت دارد، قیمتی بسیار بیشتر از شبه‌انسان‌های تکراری.

فرصت تصمیم است

نیاید ز فرصت لال

بیشتر کسانی که وارد دانشگاه میشوند فکر میکنند که یه مرحله‌ی جدید و یه تغییر بزرگ در زندگیشون رخ میده. گمون میکنند که میتونند خیال‌ها و رویاهای قبلیشون رو به واقعیت تبدیل کنند، و دانشگاه مکان مناسبی برای شروع خیال پردازی‌های اونهاست.

خیلی از افراد تصورشون از دانشگاه یه محل مناسبه که میشه توی اون به بالاترین سطح تحصیلات همراه با بهترین امکانات آموزشی رسید و به کمک این‌ها آینده‌ی شغلی مطمئن و مناسبی فراهم کرد. و فقط همین.

عده‌ی دیگه‌ای نسبت به دانشگاه دید دقیق تری دارند. اونها دانشگاه رو یه جای آرمانی مطابق آرزوهایشون تصور میکنند و بر این باورند که علاوه بر کارهای درسی و پژوهشی توی دانشگاه میشه فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی هم داشت.

بذارید منم اون چیزی رو که فکر می‌کنم درسته براتون بگم.

دانشگاه واقعاً یه محیطیه که هر کدوم از ما میتونیم از ابتدای ورود به دانشگاه در هر زمینه‌ای پیشرفت کنیم و استعداد های خودمون رو شکوفا کنیم. یعنی علاوه بر پیشرفت در علم و تحصیل، میشه توی هر زمینه‌ای که بهش علاقه داریم و برامون اهمیت داره پیشرفت کنیم.

ولی انجام این کارها به تنهایی ممکن نیست یا خیلی سخته. یکی از امتیازات دانشگاه نسبت به سطح جامعه، وجود تعداد زیادی تشکل و انجمن هست که هر کدومشون با طرز فکر خاصی دارند حرکت میکنند. شما میتونید با عضویت توی هر تشکل یا کانونی که به اون علاقه مندید، از این امکانات دانشگاه بهره‌مند بشید. خلاصه رفیق نکنه فرصت دانشجوییت تموم بشه و هنوز همون نوجوون